

واژه‌ای ایلامی در فرهنگ پهلوی و گویش‌های زنده

عبدالمجید ارفعی - کتابیون مزداپور
ایلام‌شناس - استاد پژوهشگاه علوم انسانی

آنگاه که ایرانیان کوچ‌نشین، در حدود سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد مسیح وارد سرزمین‌های جنوبی ایران شدند و در آنجا یکجانشینی را برگزیدند، با ایلامیان بومی این سرزمین‌ها که نه کمتر از دوهزاره در اینجا روزگار گذرانیده بودند، هم‌منزل شدند.

شاید هیچ‌گاه ندانیم آغاز یکجانشینی این نو واردان با برخوردارها و تنش‌ها همراه بوده است یا نه؛ اما آنچه در درازمدت باید روی می‌داد، زندگی همراه با هم این دو قوم، بهره‌گیری‌های طبیعی این دو قوم با یکدیگر و خویشاوندی با هم بود. شاید درگیری‌های چندین‌ساله ایلامیان دشت خوزستان و منطقه فهلان-بهبهان با آشوریان، که سرانجام ناتوانی نظامی ایلامیان و آشوریان را در پی داشت، سبب به قدرت رسیدن پارسیان - اقوام مهاجر چند سده پیشین در بخش باختری فارس - شده باشد. اما همان‌گونه که تازیان پس از چیرگی‌های نظامی خود بر ایران، بین‌النهرین و شامات، نیازمند دانش کشورداری این قوم‌ها به‌ویژه شیوه کشورداری ایران ساسانی شدند، پارسیان نیز شاید بی بهره‌گیری از دانش کشورداری ایلامیان و آرامیان نمی‌توانستند به سرانجام آنچنانی برسند. از این رو است که می‌بینیم انجام‌دادن کارهای دیوانی به این دو قوم سپرده می‌شود.

پنجاه و پنج سال، هزاران گِل‌نَبشته به خط و زبان ایلامی و به صورتی محدودتر آرامی در شهرانی پارس - در محدوده‌ای از حدود هرات و مروست یزد تا کناره شرقی رود مارون خوزستان - نوشته می‌شود که بزرگ‌ترین گنجینه زبان ایلامی در همه دوران‌ها است. این گِل‌نَبشته‌ها افزون بر آشنا کردن ما با شیوه‌های اداری هخامنشیان و صدها شهر کوچک و بزرگ در ایالت پارس، سرشار از نام‌ها و واژه‌های ایرانی است که در آنها یافت شده‌اند. گمان ما بر این است که دادوستد، هرچه می‌خواهد باشد، دو سویه است. بی‌گمان، همان‌گونه که بسیاری از واژه‌های ایرانی به گِل‌نَبشته‌های به زبان ایلامی راه یافته‌اند، این امکان را نیز باید در نظر داشت که بسیاری از واژگان زبان بومیان پارس نیز به زبان ایرانی راه یافته‌اند که باید آنها را در زبان پارسی و به‌ویژه گویش‌های جنوبی ایران، فارس، خوزستان و لرستان جست‌وجو کرد. این وجیزه، کوششی است در این راه.

فرهنگ پهلوی (تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۲۳-۳۲۱)، یکی از دو واژه‌نامه‌ای است که در زبان پهلوی برجای مانده است. شیوه نگارش این فرهنگ براساس شکل نگارشی واژه‌های هزوارشی و سپس برابری ایرانی از این واژه‌ها است که در کنار صورت هزوارشی به خط پهلوی کتابی نوشته شده‌اند. افزون بر واژه‌هایی که صورت نوشتاری هزوارشی دارند، گاه واژه‌های دشوار و یا صورت نوشتاری تاریخی مشکل و یا واژه‌های غریب و مهجور که شناخت و خواندن آنها چندان آسان نبوده، نیز در این فرهنگ آمده است. همچنین، گهگاه توصیفی و یا شرحی اضافی برای برخی از واژه‌ها دیده می‌شود. این فرهنگ از «سی در» یا سی باب و فصل تشکیل شده است که در هر «در»، موضوعی ویژه توضیح داده می‌شود.

این شیوه نگارش فرهنگ‌نویسی، یادآور شیوه‌ای است که در بین‌النهرین و شوش در هزاره‌های پیشین رواج داشته است. در این فرهنگ‌های گِل‌نَبشته‌ای، که بیشترین آنها به دست فراگیران رده‌های بالای خط‌های میخی در مدرسه‌های سومری - اکدی به نگارش درآمده است و آنها این فرهنگ‌ها را برای برآوردن نیازهای خود فراهم می‌کردند، نخست واژه سومری و سپس برابر اکدی آن نوشته می‌شد. این گِل‌نَبشته‌ها گاه در بردارنده تنها یک موضوع، مثلاً نکته‌های دستوری، می‌شد و گاه همانند فرهنگ پهلوی، در بردارنده «در»های گوناگون بود که هر «در» به موضوعی

ویژه اختصاص داشت. (۱)

«در هفتم» فرهنگ پهلوی، به چهارپایان اختصاص داده شده است (۱۹۸۸: ۵، ۴۳ تا ۴۴ و ۶۹ تا ۷۱). برای واژه سیزدهم در این در، نخست صورت آرامی واژه **کلهسد** و سپس برابر ایرانی آن **سسه**، **vāhik** (مکنزی: **wahīg**) به معنای «بز»، «بزغاله» و «برج جدی» نوشته شده است.

بعد از این دو واژه، واژه‌های **سورلحصار**، **۲ رلحصار** و **وسرلحصار** و **۳ رلحصار** آمده است. این چهار واژه برخلاف جفت‌های هزوارش آرامی-ایرانی که در این کتاب رویه‌روی یکدیگر قرار می‌گیرند، آورده شده‌اند و چنین می‌نمایند که شرحی و یا توضیحی برای گونه‌های **سسه** (**vāhik**) باشند. بخش دوم این واژه‌ها، **- رلحصار**، در هر چهار صورت یکسان است. نیبرگ (۱۹۸۸: ۷۱) با تردید این بخش را **brīt** خوانده و آن را از مصدر **brīdan** یعنی «بریدن» می‌داند. بخش نخست این واژه‌ها را نیز «عدد» می‌شمارد. براین اساس، نیبرگ این واژه‌ها را **ak-btīt**، **dō-brīt**، **sē-brīt** و **tasū-brīt** می‌خواند. در نتیجه، معنایی که از این تقطیع و ریشه‌یابی به دست می‌آید، باید «بریده‌شده در یک‌سالگی»، «بریده‌شده در دو سالگی» و جز این باشد. نیبرگ با وجود اینکه بخش دوم این واژه‌ها را از مصدر **brītan** می‌داند، به درستی درمی‌یابد که نمی‌توان آن را به معنای «بریدن» و یا «سربریدن» گرفت؛ از این رو، این واژه‌ها را به درستی «یک‌ساله»، «دوساله»، «سه‌ساله» و «چهارساله» معنی می‌کند.

درستی این معنی را وجود و به کارگیری واژه «دویر» در گویش فارسی یزدی اثبات می‌کند. در فارسی یزدی «دویر» (**do-bor**) به معنای «گونه‌ای بزکوهی»، «پازن در دو سالگی» و «بز دوساله» است (افشار - محمدی، ۱۳۸۲: ۱۳۹، زیر واژه «دویر»). در منشاد یزد نیز بز دوساله را «دویر» می‌نامند (تقل قول از بانو بی‌بی‌سادات مرتضوی). در کتاب فرهنگ بهدینان (= گویش زرتشتیان) هم واژه‌های «چاریر» (**čār-bor**) به معنای «بز تر چهارساله» و «سه بر» (**se-bor**) به معنای «بز تر سه‌ساله» و «دو بر» که باید به معنای «بز تر دوساله»^(۲) باشد، وجود دارد. فزونتر آن که واژه «یکیر» در همدان بر بز دوساله‌ای اطلاق می‌گردد که هنوز به دو سالگی نرسیده باشد (با سپاس از دوشیزه مرضیه کاظمی) و در شهرستان ایلام نیز همین واژه به کار می‌رود (با سپاس از استاد

دکتر خسرو فرشید ورد).

واژه «دوبر»، هم در گویش بهدینان یزد و هم در گویش بهدینان کرمان به کار می‌رود؛ اما واژه‌های «سه بُر» و «چهار بر» را تنها در گویش بهدینان کرمان می‌یابیم. از مقایسه واژه‌های «دو بُر»، «سه بُر» و «چهار بُر» به معنای «دوساله»، «سه‌ساله» و «چهارساله»، این نتیجه به دست می‌آید که عددهای «دو»، «سه» و «چهار» با واژه‌ای که معنای آن «سال» است، ترکیب شده‌اند.

پرسش این است که واژه «bor» به معنای «سال» را در کجا می‌توان یافت. در پاسخ می‌توان دو واژه bel (سال) و ber-na (بالغ) را از زبان ایلامی دوره هخامنشی پیشنهاد کرد که امکان دارد واژه bor به معنای «سال» از آن بازمانده باشد و هنوز به صورت زنده به کار رود.

واژه bel (be-ul)^(۳) در گیل نبشته‌های بارو و خزانۀ تخت جمشید و نیز سنگ‌نبشته سترگ بیستون (به نمونه DB 52:47)، به معنای «سال» است که معنایی متناسب با واژه «بُر» در واژه‌های مورد گفت‌وگو است (نک: Hallock, 1969: 677, s.v.).

در متن‌های باروی تخت جمشید که در مورد جانوران اهلی است، به دو ترکیب bel 3-na, bel 1-na با معنی‌های لغوی «آن یک سال» و «آن سه سال»^(۴) برمی‌خوریم که ترکیبی است قیدی و معنای «یک‌ساله» و «سه‌ساله» از آنها مستفاد می‌شود.^(۵) احتمال دیگر آن است که واژه bor پهلوی و گویش یزدی و دری زرتشتی، از بخش نخستین ترکیب قیدی ber-na (be-ir-na) (Hallock, ibid, 47) بازمانده باشد. از معنی دقیق واژه ber آگاهی نداریم؛ ولی از ترکیب berna در معنای «بالغ» استفاده شده است. ترکیب berna فقط برای اسبان به کار رفته است (به نمونه Hallock, ibid, PF 1508) و برای دیگر جانوران از ترکیب قیدی hasana (بالغ) استفاده شده است (به نمونه Hallock, ibid, PF 280).

با توجه به این دو احتمال، چنین می‌نماید که واژه bel، صورتی کهن برای واژه bor باشد.

با این توضیحات، واژه‌های سور لَعصر ، ۲ ر لَعصر ، و سر لَعصر و سور لَعصر در فرهنگ پهلوی را باید مرکب از عدد و bo/er به معنای «سال» دانست. اگر چنین باشد، دیگر نمی‌توان - ر لَعصر (بخش دوم این واژه‌ها) را از فعل

واژه‌های ایلامی در فرهنگ پهلوی و گویش‌های زنده ۹

brīdan (=بریدن) دانست و یا مصدر مرخم یا مادهٔ ماضی آن یعنی brīd/brīt را سازندهٔ بخش دوّم این واژه‌ها شمرد.

مسئلهٔ دیگر، توضیح دربارهٔ - ۱۱۳۹ در پایان این واژه‌ها است. چند احتمال را می‌توان در نظر گرفت: آیا - ۱۱۳۹ تصحیفی خطی از - ۱۱۳۹ (-yg) است؟ پسوند -īg/-yg پسوندی است که برای ساختن صفت نسبی به کار می‌رفته است.

صورتی قدیمی نیز از واژهٔ dobor وجود دارد؛ و آن، dobori است. شکل dobori را به‌ویژه در صورت مصغر واژه، یعنی doboriyog، می‌توان دید. در اینجا، برخلاف آنکه -iyog هم به‌عنوان صورتی دیگر و با کاربرد کمی کمتر از -og، یعنی پسوند سازندهٔ صفت و اسم مصغر در گویش یزدی، وجود دارد، شکل dobori را نیز می‌بینیم که -i پایانی آن می‌تواند از پسوند -īg در doborīg حاصل شده باشد و -īg نشانهٔ نسبت است.

با وجود اینها، چنان که انتظار می‌رود، احتمال قوی‌تر آن است که برای توجیه این واژه‌های پهلوی، به‌جای جست‌وجو در دوران میانهٔ زبان، باید دست‌به‌دامان زبان‌های باستانی شد. پسوند - ۱۱۳۹، یعنی -yt (= -īt)، را می‌توان بازماندهٔ -ita اوستایی و سانسکریت دانست (جکسون، ۱۳۸۳: ص ۲۱۹، بند ۷۸۶، یادداشت ۱). پسوند -ita باستانی در واژه‌های zairita (زرد، سبز) و masita (بزرگ) و شاید raodita (سرخ) آمده است. چنان که دیده می‌شود، این واژه‌ها همه صفت‌اند. به همین روال، واژه‌های مورد‌گفت‌وگو در فرهنگ پهلوی را نیز باید صفت‌هایی دانست با -īt که صورت جدیدتری از -īta باستانی به‌معنای یک‌ساله، دو‌ساله، سه‌ساله، و چهارساله است. از پسوند -ita ایرانی باستان جزء -īd در واژه‌های جدید «سپید» و «مروارید» بازمانده است (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۶۷-۶۸).

قرائت صورت پهلوی - ۱۱۳۹ را می‌توان به پیروی از bel ایلامی و -ita ایرانی باستان، همان belīt - شمرد. با وجود این، با توجه به صورت فارسی و گویش بهدینانی -bor، قرائت -borīt، یا در شکلی جدیدتر: -borīt، را می‌توان برای آن برگزید. ابدال واج ایلامی به *z* به این دلیل ساده و روشن می‌تواند روی داده باشد که در ایرانی باستان واج *l* (لام) اصلاً وجود نداشته است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۴ و ۵) و در فارسی باستان، فقط در واژه‌های دخیل، واج *l* دیده می‌شود. حتی واج *l* که در

فارسی میانه از اصل دیگری پدید می‌آید، گاهی باز هم شکل *r* به خود می‌گیرد، مثل *θard* فارسی باستان، *sāl* فارسی میانه زردشتی و *sār* فارسی میانه ترفانی (همان، ص ۱۵ و ۱۶)، فارسی: سال.

براین اساس، */l/* ایلامی در *bel* باید به */r/* فارسی در *bor*- بدل شده باشد. دربارهٔ چنین ابدالی، گواه دیگری در دست نیست و تحقیقی در این باره انجام نگرفته است. ولی از صورت خلاف این، یعنی تبدیل */r/* ایرانی به */l/* ایلامی نمونه‌هایی در دست است (Mayrhofer, 1973, 301: 11.2.3.1).

اما ابدال واج */e/* ایلامی به */o/* ایرانی را در این بافت باید همانند و همسان با ابدالی دانست که نیم مصوت *r* ایرانی باستان پس از صامت‌های لبی دستخوش آن شده است (ابوالقاسمی: ۱۳۷۵: ۷). نیم مصوت *r* باستانی در این بافت به *ur* بدل شده است، مانند: اوستایی *amərəta* فارسی باستان *amrta*، پهلوی اشکانی و فارسی میانه *murd* (مُرد)؛ اوستایی *pərəna*، پهلوی اشکانی و فارسی میانه *purr* (پُر) (همان). در ابدال *bel* ایلامی به *bor* نیز ظاهراً همین الگو باید تأثیر کرده باشد.

با پذیرفتن این پیشنهاد و فرضیهٔ پیوند تاریخی میان *bel* (و یا *ber-na*) - که در گل‌نشته‌های ایلامی تخت‌جمشید به کار رفته است - با واژهٔ فارسی یزدی و بهدینی «دو بُر» و نیز واژه‌های مزبور در فرهنگ پهلوی، توانسته‌ایم نخستین واژهٔ ایلامی را که وارد زبان ایرانی شده است، شناسایی کنیم.

پیشنهاد دیگری را برای قرائت نخستین واژه از این چهار، یعنی **سور لعصر**، می‌شود افزود و آن خواندن حرف آغازین آن است به صورت *h*. توضیح آن که جزء نخستین این واژه به معنای «یک» است. صورت قدیمی و گویشی واژه «یکی» در فارسی شیرازی *hikki* تلفظ می‌شده است. (مثلاً، انجوی شیرازی، ۱۳۸۲: ۵۰۶) یعنی با *h* آغازین. واژه‌ای نظیر آن در دری زرتشتی یزدی نیز هست که در موارد تعجب و تندی، به‌عنوان یکی از اصوات به کار می‌رود: *hekki*. این واژه اخیر شاید صورتی دیگرگون با تحول معنایی و دیگرگونگی کاربرد از «یکی» و به معنایی باشد که افادهٔ معنای تأکید و شگفتی می‌کند:

یکی اندر آی و شگفتی ببین بزرگی و رای جهان آفرین

واژه‌ای ایلامی در فرهنگ پهلوی و گویش‌های زنده ۱۱

هرگاه بپذیریم که در تحولات و گونه‌های مختلف واژه «یک»، واج h آغازین هم در یکی از اشکال آن پدید آمده است، در این صورت، شاید **سورکعصا** را نیز بتوان 'hkblyt' حرف‌نویسی و «یک‌ساله» معنی کرد. با قبول این فرض، نخستین مصوت آن را شاید باید فتحه دانست یا نوعی کسره، یعنی ha/ē/ik-borīt/d.

در میان گل‌نیشته‌های ایلامی هخامنشی، به اندک واژه‌هایی برمی‌خوریم که تا به امروز از آنها در زبان فارسی و لهجه‌های جنوبی ایران استفاده می‌شود. این اندک واژه‌ها جدا از بسیاری واژه‌های ایرانی هستند که در گل‌نیشته‌ها به فراوانی با آنها روبه‌رو می‌شویم. ما نمی‌دانیم که آیا این واژه‌ها در اصل ایلامی‌اند یا ایرانی؛ اما برای نخستین بار آنها را در گل‌نیشته‌های ایلامی زمان هخامنشیان می‌یابیم.

این چند واژه عبارت‌اند از: bāya = «به» (در متن‌های چاپ‌نشده)، wumrudda = «امرود»، «گلابی» (Hallock, ibid, PF 146)؛ dudda = «توت»، dudda sunki.na = «توت‌شاه، توت‌شاهی»؛ šinšitti = «سنجد؟» (در متن‌های چاپ‌نشده) و نیز kariri «بزغاله» (به نمونه PF 285) که یادآور واژه‌های kahara, kahr, karreh به معنای «بز» و «بزغاله» در گویش‌های فارس و به‌ویژه در گویش‌های خود شیراز و فارس جنوبی است، و kahra در گویش بهدینان و فارسی یزدی؛ و همچنین «کوشک».

پی‌نوشت‌ها

۱. نگاه کنید به مجلدات MSL:

Materialen zum sumeriachen Lexikon; Materials for the Surmerian Lexicon.

۲. در فرهنگ بهدینان (سروشیان، ۱۳۳۵: ۸۱)، در برابر واژه «دوبر» آمده است: «بز نر سه‌ساله»، که در قیاس با دو واژه دیگر، عدد «سه» باید اشتباه چاپی برای «دو» باشد؛ گرچه در غلطنامه کتاب، به تصحیح آن اشاره‌ای نشده است. واژه «دوبر» با همین معنی در گویش یزدی این زبان وجود داشته و به کار می‌رفته است.

۳. در شیوه نگارشی ایلامی، در صورتی که یک هجای CVC شکلی خاص داشته باشد (مثل kaš, par, bar, bad ...)، از همان شکل خاص استفاده می‌شود؛ در غیراین صورت، برای نوشتن CVC، آن را به دو بخش CV-VC تقسیم می‌کنند. از آنجا که در شیوه نگارشی ایلامی تمامی شکل‌های مرسوم در بین‌النهرین (حدود ۶۰۰ شکل) به کار برده نمی‌شود (و تنها حدود

۱۳۰ شکل کاربرد دارد)، برای نوشتن CV-VC، حرکت واک جزء دوم به C ختم می‌شود که می‌تواند همانند واک CV باشد یا نباشد. واک جزء CV، نشان‌دهنده واکي است که باید تلفظ شود؛ و نمونه‌هایی که به صورت‌های par/-na/-ik-ka, par/-na/-ak-ka, pa-ir/-na/-ka نوشته شده‌اند، باید par/na/ka (عمومی داریوش بزرگ و شهریان پارس) خوانده شود.

۴. -na پسوندی است که برای نشان‌دادن حرکت اضافه و نیز مالکیت در زبان ایلامی (هخامنشی و پیش از آن) به کار می‌رود. این پسوند، افزون بر کاربرد حالت «اضافی»، برخی کاربردهای ویژه‌ای نیز دارد. در این ترکیب‌ها، گاه باید آن را «به‌وسیله» و «توسط» معنی کرد؛ همچون kur-min PN-na = فراهم‌شده توسط/به‌وسیله PN (نام کس). در همین ترکیب، -na را باید گاه به «به» برگرداند که در این صورت این ترکیب را به «سپرده‌شده به PN (نام کس)» ترجمه کرد. از دیگر معنی‌های -na عبارت است از «در» و «برای»؛ و از کاربردهای دیگر -na ساختن عبارتی قیدی است که به‌طور معمول در پس یک اسم معنی می‌آید، همچون bel-na (سالانه)، itu-na (ماهانه)، ber-na (بالغ)، hasa-na (بالغ)، irša-na (بزرگ) و این عبارت قیدی می‌تواند جانشین یک اسم ذات شود. (نگاه کنید به Hallock, ibid, 735, زیر واژه -na)

۵. برای جانوران یک‌ساله در Hallock, 1969, نگاه کنید به متن‌های PF 267-8 (دام کوچک)، PF 280 (اردک مصری)، PF 287 (بز)، PF 288 (دودو [نوع نامعلوم])، PF 289-9 (خر)، PF 1667 (اسب)، PF 2086: 11 و PF 2087: 8, 17, 23, 35 (گاو)؛ و برای گاوان سه‌ساله، نگاه کنید به PF 2087: 5, 22, 34.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن. ۱۳۷۵. دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
 افشار، ایرج - محمدی، محمدرضا. ۱۳۸۲. فرهنگ ایران‌زمین. شماره ۳۵. تهران: ثریا.
 انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. ۱۳۸۲. گل به صنوبر چه کرد (قصه‌های ایرانی). (گردآوری و تألیف). تهران: امیرکبیر.
 تفضلی، احمد. ۱۳۷۶. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
 جکسون، ویلیامز. ۱۳۸۳. دستور زبان و گزیده متون اوستایی. (تجدید چاپ عکسی از چاپ ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳). تهران: اساطیر.
 سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۸. سایه‌های شکارشده (مجموعه مقاله). تهران: قطره.
 سروشیان، جمشید. ۱۳۳۵. فرهنگ بهدینان. تهران: فرهنگ ایران‌زمین. (شماره ۳).
 شاهنامه فردوسی. ۱۹۶۵. (متن انتقادی). جلد سوم. به تصحیح او. اسمیرنوا، تحت نظر ع. نوشین. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.

Hallock, R.T, 1963. "Persepolis Fortification Taloets", Oriental Institute Publications, 92. Chicago: The University of Chicago Press. (PFT نشانه اختصاری).

واژه‌ای ایلامی در فرهنگ پهلوی و گویش‌های زنده ۱۳

Mac Kennzie, D. N., 1986. A Concise Pahlavi Dictionary. London: Oxford University Press.

Mayrhofer, Manfred, 1973. "Onomastica Persepolitana, das altiranische Namengut der Persepolis-Täfelchen", Veröffentlichungen der Iranischen Kommission, Band 1, Österreichische Akademie der Wissenschaften Philosophisch - Historische Klasse, Sitzungsberichte, Band 286. Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.

PF (مخفف Persepolis fortification) که پس از شماره متن‌های چاپ شده در کتاب Hollock, 1969 می‌آید.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی